

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

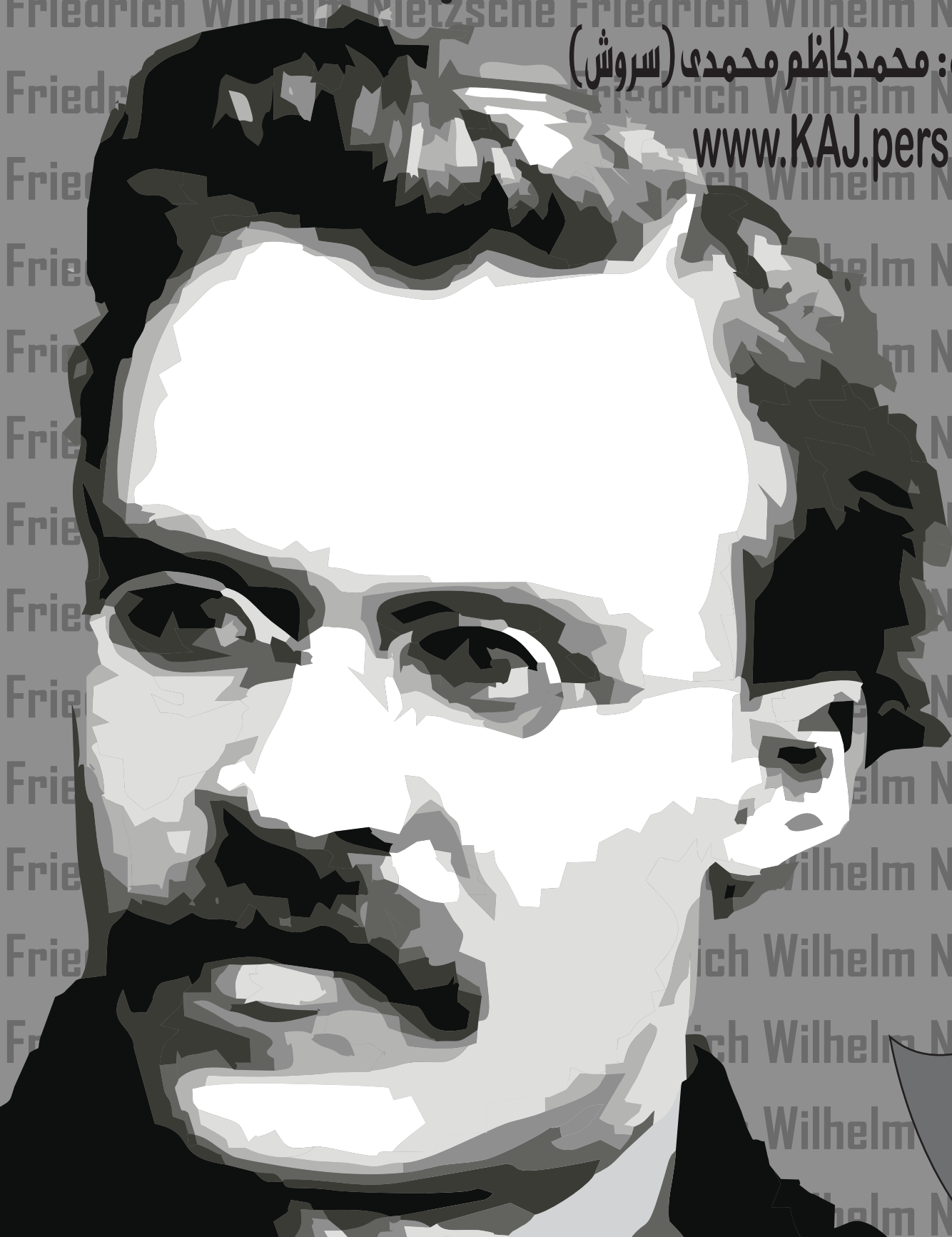
<https://telegram.me/karnil>

کتابه‌ی کوتا‌ی فوشتنی

جمله‌های کوتاه نیچه

گردآورنده: محمدکاظم محمدی (سرروش)

www.KAJ.persianblog.ir



کلبه ی کوچک خوشبختی

جمله های کوتاه نیچه

گردآورنده: محمد کاظم محمدی (سروش)



شناسنامه ی کتاب

نشر الکترونیکی کاج (www.KAJ.persianblog.ir)

نام کتاب: جمله های کوتاه نیچه

نویسنده: فردریک و لیهلم نیچه

گردآورنده: محمد کاظم محمدی (سروش)

طراح جلد: محمد کاظم محمدی (سروش)

ویراست نخست: خرداد ۱۳۹۰

درباره: نشر الکترونیکی کاج سال ۱۳۸۹ در راستای نشر کتب و مقالات الکترونیکی آغاز به کار کرد. برای منتشر کردن کتاب ها و یا مقالات خود در هر زمینه و موضوعی (به صورت رایگان) به آدرس زیر مراجعه کنید.
ضمن در صورت تمایل و توافق برای کتاب شما طرح جلد گرافیکی زده می شود.
WWW.KAJ.PERSIANBLOG.IR

گردآوری این مطالب به معنای تایید و ترویج آن نیست تنها برای مطالعه ی شماست.

بخش یکم: جمله های دارای منبع

از کتاب چنین گفت زرتشت (Also sprach Zarathustra)

آفریدن: این است نجات بزرگ از رنج و مایه ی آسایش زندگی . اما رنج و دگرگونی بسیار باید تا آفریننده ای در میان آید .

درباره ی جزایر شادکامان

آنکه همیشه شاگرد می ماند آموزگار خود را پاداشی به سزا نمی دهد. چرا تاج گل های مرا از سر نیفکنید؟

درباره ی فضیلت ایثارگر، بخش سوّم

آه ای برادران، این خدایی که من آفریده ام، چون همه خدایان، ساخته ی انسان بود و جنون انسان .

درباره ی اهل آخرت

امروز زیبایی ام بر شما خنده زد، بر شما اهل فضیلت و صدایش این سان به من رسید : آنان مزد نیز می طلبند !

درباره ی فضیلت مندان

اما همان به که می گفتند: «مرد دانا در میان آدمیان چنان می گردد که در میان جانوران .

درباره ی رحیمان

انسان از آغاز وجود، خود را بسی کم شاد کرده است. برادران، «گناه نخستین» همین است و همین! هرچه بیشتر خود را شاد کنیم، آزرده دیگران و در اندیشه ی آزار بودن را بیشتر از یاد می بریم .

درباره ی رحیمان

انسان رشته ای است که بین حیوان و انسان والاتر گره خورده است. طنابی برفراز اسفل السافلین.

پیش گفتار زرتشت

او، آن عیسای عبرانی، از آنجا که جز گریه و زاری و افسرده جانی عبرانیان و نیز نفرت نیکان و عادلان چیزی نمی شناخت، شوق مرگ بر او چیره شد . ای کاش در بیابان می زیست، دور از نیکان و عادلان ! آنگاه ای بسا زندگی کردن می آموخت و به زمین عشق ورزیدن، و بنابراین خندیدن ! باور کنید، برادران ! او چه زود مُرد ! اگر چندان می زیست که من زیسته ام، خود آموزه هایش را رد می کرد . و چندان نجیب بود که رد کند !

درباره ی مرگ خود خواسته

ای دوست به شرفم سوگند نه شیطانی است و نه دوزخی، روانت از تنات نیز زودتر خواهد مرد پس دیگر از هیچ چیز نترس !

پیش گفتار، بخش ششم

این اندرز من است: هر که می خواهد پرواز را بیاموزد، باید ابتدا ایستادن و رفتن و دویدن و بالارفتن و رقصیدن را بیاموزد، پرواز را نمی توان پرید .

در باب روان سنگینی

با آدمیان زیستن دشوار است، زیرا خاموش ماندن بسی دشوارتر است.

درباره ی رحیمان

باری، بدترین چیز خُرداندیشی است. به راستی، شرارت به که خُرداندیشی !

درباره ی رحیمان

باور کنید، برادران، این تن بود که از تن نومید گشت، که انگشتان جان فریب خورده ی خویش را بر دیوارهای نهایی سایید. باور کنید، برادران! این تن بود که از آدم نومید گشت، که شنید به تن هستی با وی سخن می گوید. و آن گاه خواست که با سر، و نه تنها با سر، از میان دیوارهای نهایی بگذرد و خود را به «آن جهان» برساند. لیک «آن جهان» سخت از انسان نمان است، آن جهان نامردانه ی از مردمی که یک «هیچ» آسمانی ست. باری، بطن هستی با انسان جز به صورت انسان سخن نمی گوید .

درباره ی اهل آخرت

برادران، شما را سوگند می دهم که به زمین وفادار مانید و باور ندارید آنانی را که با شما از امیدهای ابرزمینی سخن می گویند. اینان زهر پالای اند، که خود دانند یا ندانند. اینان خوار شمارندگان زندگی اند و خود زهرنوشیده و رو به زوال، که زمین از ایشان به ستوه است. پس بهل تا سر خویش گیرند .

پیش گفتار، بخش سوّم

بہتر کہ چیزی ندانیم تا اینکه از همه چیز فقط نیمی را بدانیم! بہتر کہ بہ ذوق خویش دیوانہ، تا بہ سلیقہ دیگران عاقل باشیم .

زالو، بخش چهارم

به راستی انسان رودی ست آلوده . دریا باید بود تا رودی آلوده را پذیرا شد و ناپاکی نپذیرفت . هان ! به شما ابرانسان را می آموزانم : اوست این دریا . در اوست که خواری بزرگتان فرو تواند نشست .

پیشگفتار، بخش سوّم

به راستی، چه زود مُرد آن عبرانی که واعظان دیرِ مرگ بدو می بالند . و همین مرگ زودرس بلای مرگ بسیاری شد .

درباره ی مرگ خود خواسته

تا به یک بیمار یا یک سالخورده یا یک جسد بر می خورند در دم می گویند: «زندگی باطل است!» اما اینان تنها خود باطل اند، خود و چشمانشان که جز یک نما از هستی را نمی بینند. فرو رفته در عمق افسردگی و آرزومند یک حادثه ی کوچک مرگ آور : این گونه چشم براه اند و دندان برهم می ساینند .

درباره ی واعظان مرگ

تنها از آن زمان که او (خداوند) در گور جای گرفته است شما بار دیگر رستاخیز کرده اید، تنها اکنون است که نیمروز بزرگ فرامی رسد، تنها اکنون است که انسان والاتر، خداوند زمین می شود!... هان، برپا! انسان های والاتر، تنها اکنون است که کوه آینده بشر درد زایمان می کشد. خداوند مرده است: اکنون ما می خواهیم که ابرانسان بزید .

چاپ اول، ترجمه ی داریوش آشوری، ص. ۳۹۴

چیزی را آسان نپذیرید! با پذیرفتن تان بر بخشنده منت گذارید! چنین است اندرز من به آنانی که چیزی برای بخشیدن ندارند .

درباره ی رحیمان

خدا اندیشه ای است که هر راست را کژ می کند و هر ایستاده را دچار دوار. چه؟ زمان در گذر است و هر گذرا دروغ؟ چنین اندیشه ایی مایه ی دوار و چرخش اندام آدمی است و آشوب اندرون. براستی، من چنین پنداری را بیماری دوار می نامم .
درباره ی جزایر شادکامان

خدا پنداری است. اما نخواهم پندارتان از آنچه اندیشیدنی است فراتر رود. به خدایی توانید اندیشید؟ پس معنای خواست حقیقت نزد شما این باد که همه چیز چنان گردد که برای انسان اندیشیدنی باشد، برای انسان دیدنی، برای انسان بساویدنی! تا نهایت حواس خویش بیندیشید و بس! و آنچه **جهان** نامیده اید نخست می باید به دست شما آفریده شود. او خود می باید عقل شما شود، گمان شما، اراده ی شما، عشق شما، و به راستی، مایه ی شادکامی شما، شما دانایان!

درباره ی جزایر شادکامان

خدا پنداری است. اما نخواهم پندارتان از اراده ی آفریننده ی شما فراتر رود. خدایی توانید آفرید؟ پس، از خدایان هیچ مگویید! اما ابرانسان را چه نیک توانید آفرید!

درباره ی جزایر شادکامان

خدایان همگان مرده اند: اکنون می خواهیم که ابرانسان بزید! این باد آخرین خواست ما روزی در نیمروز بزرگ .

درباره ی فضیلت ایثارگر، بخش سوّم

خستگی بود که خدایان و آخرت ها را همه آفرید: خستگی ای که می خواهد با یک جهش، با جهش مرگ، به نهایت رسد، خستگی ای مسکین و نادان، که دیگر **خواستن** نمی خواهد .

درباره ی اهل آخرت

خواستن آزادی بخش است! این است آموزه ی درست درباره ی خواست و آزادی :
زرتشت شما را چنین می آموزاند :دیگر نخواستن، دیگر ارزش نهادن، دیگر
نیافریدن : های، این خستگی بزرگ همیشه از من دور باد .

درباره ی جزایر شادکامان

دوستان من! دوستان را طعنه ای زده اند : زرتشت را بنگرید که در میان ما چنان می
گردد که گویی در میان جانوران می گردد !

درباره ی رحیمان

دوست می دارم آنرا که روانش خویشان برپادده است و نه اهل سپاس خواستن است
و نه اهل سپاس گزاردن، زیرا که همواره **بخشنده** است و به دور از پاییدن
خویشان .

پیشگفتار، بخش چهارم

دوست می دارم آنکه را فضایل بسیار نمی خواهد . زیرا که یک فضیلت به است از دو
فضیلت، زیرا که یک فضیلت چنبری ست استوارتر برای در آویختن سرنوشت .

پیشگفتار، بخش چهارم

رنج و ناتوانی بود که آخرت ها را همه آفرید و آن جنون کوتاه شادکامی را که [مزه
ی آن را] تنها رنجورترینان می چشند .

درباره ی اهل آخرت

روزگاری چون به دریاها دور فرا می نگرستند، می گفتند :خدا .اما اکنون شما را
آموزانده ام که بگویید :ابرانسان .

درباره ی جزایر شادکامان

روزگاری کفران خدا بزرگترین کفران بود. اما خدا مُرد و در پی آن این کفرگویان نیز بمرند. اکنون کفران زمین سهمگین‌ترین کفران است و اندرونه ی آن **ناشناختنی** را بیش از معنای زمین پاس داشتن. روزگاری، روان به خواری در تن می‌نگریست و در آن روزگار این خوارداشتن والاترین کار بود. روان، تن را رنجور و تکیده و گرسنگی کشیده می‌خواست و این‌سان در اندیشه گریز از تن و زمین بود. وه که این روان خود هنوز چه رنجور و تکیده و گرسنگی کشیده بود! و شهوت این روان بی‌رحمی با خویش بود .

پیشگفتار، بخش سوّم

زیبایی ابرانسان سایه‌سان سوی من آمده‌است. هان، ای برادران، اکنون دیگر خدایان نزد من کیستند !

درباره ی جزایر شادکامان

شما آنگاه که مرا یافتید هنوز خود را نجسته بودید. مؤمنان همه چنین‌اند از این رو ایمان چنین کم بهاست. اکنون شما را می‌فرمایم که مرا گم کنید و خود را بیابید. و تنها آنگاه که همگان مرا انکار کردید، نزد شما باز خواهم گشت .

درباره ی فضیلت ایثارگر، بخش سوّم

شما مزد نیز می‌طلبید، شما اهل فضیلت؟ شما پاداشی در برابر فضیلت، آسمان را در برابر زمین، و جاودانگی را در برابر امروزتان می‌طلبید؟ و اکنون خشمگین‌اید از من که می‌آموزانم نه پاداش دهنده‌ایی در کار است و نه مزد دهنده‌ایی و به راستی، این را نیز نمی‌آموزانم که فضیلت خود پاداش خویش است .

درباره ی فضیلت‌مندان

کلیسا؟ در پاسخ گفتم: این نوعی حکومت است، حکومتی مزور .

در باب حوادث بزرگ، بخش دوم

دیوانگان عاقل بهتر سخن می گویند

بخش چهارم (سایه)

گام‌ها می‌گویند که مرد آیا در راه خویش گام می‌زند یا نه؛ پس راه‌رفتن را بنگرید
آن‌که به هدف خویش نزدیک می‌شود رقصان است .

درباره انسان والاتر بخش چهارم

مرا پاس می‌دارید، اما چه خواهد شد اگر روزی [تندیس] این پاس داشت فرو افتد؟
پایید که این تندیس [افتادن]، شما را خرد نکند !

درباره ی فضیلت ایثارگر، بخش سوم

من نمی‌خواهم برای انسان‌های امروزی نور باشم، نمی‌خواهم مرا به این اسم بخوانند.
من می‌خواهم برای آن‌ها بدرخشم، می‌خواهم با برق معرفت خویش چشمشان را کور
سازم .

درباب انسان والاتر

مؤمنان همه ی دین‌ها را بنگرید ! از چه کس از همه بیش بیزارند؟ از آن کس که
لوح ارزش‌هاشان را در هم شکنند، از شکننده، از قانون‌شکن :لیک او همانا
آفریننده است ! آفریننده جویای یاران است، نه نعش‌ها و گله‌ها و مؤمنان . آفریننده
جویای آفرینندگان قرین خویش است، جویای آنانی که ارزش‌های نو را بر لوح
های نو می‌نگارند .

پیشگفتار، بخش نهم

می خواهم روزنه ی دلم را تمام به روی شما دوستان بگشایم :اگر خدایان می بودند چگونه تاب می توانستم آورد که خدا نباشم؟ پس، خدایان نیستند !این نتیجه را همانا من گرفتم .اما اکنون او مرا گرفته است !خدا پنداریست .اما چه کس تواند تمامی عذاب این پندار را بیاشامد و نمیرد؟ چرا باید از آفریننده ایمانش را(به آفرینندگی) ستاند و از شاهین، پرواز به اوج های شاهینی را؟

درباره ی جزایر شادکامان

هستند آنانی که روان مسلول دارند.اینان به دنیا نیامده رو به مرگ اند و شیفته ی آموزه های خستگی و گوشه گیری .آرزوی مرگ دارند و بر ماست که آرزوشان را روا شمريم !زنده از بیدار کردن این مردگان و شکستن این تابوت های زنده !

درباره ی اهل آخرت

از کتاب غروب بت ها (فلسفیدن با پتک)

. . . این نوشتار کوچک اعلام جنگی ست بزرگ : و در باب به صدا در آمدن بت ها ، آنچه این بار به صدا در می آید نه بت های زمانه که بت های جاودانه اند . . . و اینجا چنان پتک را با ایشان آشنا می کنم که گویی مضراب را _ با بت هایی که که کهن تر و ایمان آورده تر و آماسیده تر از آنها بتی نیست ... همچنین پوک تر ... و هیچ یک از اینها سبب نمی شود که بیش از همه به آن ها ایمان نیاورند. هیچ کس آن ها را بت نمی داند ، به ویژه والاترین ها شان را...

دیباچه

خود را سر زنده نگاه داشتن در گیرودار یک کار دلگیر و بی اندازه پر مسوولیت ، کم هنری نیست : و البته چه چیزی ضروری تر از سرزندگی؟

دیباچه

با زخم زدن جان ها می بالند ، مردانگی ها می شکفند .

دیباچه

دلاور ترین کسان هم کمتر دلِ آن چیزی را دارد که به راستی می دانند...

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

مرد بود که زن را آفرید اما از چه ؟ از یک دنده ی خدایش از « آرمان » اش .

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

پیشاپیش می دوی ؟ کارت شبانی ست یا چیزی جز همگانی ؟ مورد سوم اینکه ، شاید از گریزندگانی ؟ ... نخستین پرسش وجدان .

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

چیزی اصیل ای ؟ یا یک بازیگر و بس ؟ نمایشگر چیزی هستی ؟ یا اصل آنچه به نمایش گذاشته می شود ؟ یا سر انجام جز بازیگر تقلید گر نیستی ؟ ... دومین پرسش وجدان .

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

اهل تماشایی ؟ یا دست به یاری دراز کردن ؟ یا چشم گرداندن و بر کناره رفتن ؟ ... سومین پرسش وجدان .

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

اهل همراهی هستی ؟ یا پیشاپیش رفتن ؟ یا راه خود را رفتن ؟ ... باید بدانی که چه می خواهی . چهارمین پرسش وجدان .

نکته پردازی ها و خدنگ اندازی ها

از کتاب انسانی، بیش از حد انسانی (Menschliches, Allzumenschliches)

انسان کلبه ی کوچک خوشبختی خویش را در کنار توده‌ای از برف و دهانه ی آتشفشان دنیا بنا کرده‌است .

فصل اول، بند ۵۹۱

تماشاچیان در تشخیص بین آن که از آب گل آلود ماهی می‌گیرد، و آن که در اعماق جستجو می‌کند، دچار اشتباه می‌شوند .

فصل دوم، بند اول، ۲۶۲

خوب نوشتن یعنی خوب فکر کردن، آنچه را قابل گزارش است کشف کنیم و به درستی برای دیگران بشکافیم؛ برای همسایگان، قابل ترجمه و برای خارجیانی که زبان ما را می‌آموزند قابل درک باشد؛ به جایی برسیم که خوبی‌ها را تقسیم کنیم و همه چیز را برای مشتاقان آزادی، آزاد گذاریم .

فصل دوم، بند دوم، ۸۷

ناراحتی وجدان، ابلهانه‌است، همچون سگ که دندان به سنگ ساید .

فصل دوم، بند دوم، ۳۸

نیش زنبور نه از ره کین، بلکه از روی نیاز است؛ مانند منتقدین که نه درد، بلکه خون ما را می‌طلبند .

فصل دوم، بند اول، ۱۶۴

از کتاب سپیده دم (Morgenröte)

برای من، قاعده جالب تر از استثناست، هرکس که این گونه حس کند، به شناختی بس ژرف دست یافته و از متقدمین است .

بند، ۴۴۲

یک آلمانی، دارای قابلیت انجام کاری سترگ است، اما بعید به نظر می‌رسد که به انجام آن همت گمارد؛ او در هر فرصتی پیرو روح خوش گذران است .

بند، ۲۰۷

از کتاب تأملات نابهنگام (Unzeitgemäße Betrachtungen)

از جهانگردی که سرزمین‌ها و اقوام بسیار و قاره‌های مختلف روی زمین را دیده بود، پرسیدند: چه خصلت مشترکی بین تمام انسان‌ها در همه نقاط کشف کرده‌ای؟ بی‌درنگ پاسخ داد: میل به تنبلی! در نظر بسیاری، او باید می‌گفت: آدمیان همگی ترسو و بزدل‌اند و خود را پشت آداب و رسوم و عقاید پنهان می‌کنند .

شوپنهاور به مثابه آموزشگر

برای کرم‌ها، پیکری مرده و پوسیده، البته جذاب و زیبا است؛ اما برای هر موجود زنده، کرم موجود موحشی بیش نیست. رؤیای کرم از بهشت، لاشه‌ای چاق و چله و گندیده‌است، و رؤیای فیلسوفان استاد در دانشگاه، چنگ انداختن به دل و روده شوپنهاور است .

دیوید اشتراوس؛ دین باور و نویسنده

اگر می‌خواهید گذشته را تفسیر کنید، باید از کامل‌ترین کاربست نیرو و توان عصر کنونی استفاده کنید. تنها با چنین کمال و قدرتی می‌توانید از عهده این مهم برآید .

در باب سود و زیان تاریخ

به هر حال آنان که در جشنواره بایروت حاضر می شوند به عنوان مردمان نابهنگام و خروس بی محل قلمداد خواهند شد . جایگاهشان در این عصر نیست متعلق به دنیایی دیگرند و درجایی دیگر باید تعاریف و منظورشان معنی گردد و درک شود .

ریچارد واگنر در بایرویت

تاریخ تحول فرهنگ از زمان یونانیان تا به امروز مشروط برآن که فاصله واقعی منظور شده در نظر گرفته شود و وقفه ها، پس رفت ها، تردیدها و تعلل ها نادیده انگاشته شود به حد کافی کوتاه است.

ریچارد واگنر در بایرویت

عیسی به عنوان روشن بینی غیب گوی معرفی می شود که اگر در روزگار ما متولد می شد جایش گوشه دارالمجانین و تیمارستان بود .

دیوید اشتراوس؛ دین باور و نویسنده

مثله کردن روان آلمان به سود امپراتوری آلمان

فصل اول، قسمت اول (در باب تأسیس رایش آلمان ۱۸۷۱)

می بینیم که جنگ کنونی هنوز به پایان نرسیده به خوراک مطبوعات به صورت گزارش های چاپی در صدها هزار ورق روزنامه و اخبار تبدیل شده است و هم چون تنقل و چاشنی تازه ای به دست دوستداران مشتاق تاریخ افتاده است تا مایه تفریح و تفنن ایشان شود .

در باب سود و زیان تاریخ

من براین باورم که اگر عصری بیش از حد از تاریخ انباشته شود، این خود از پنج جهت برای زندگی زیان بار و خطرناک است . بدین معنی که افراط در توجه به

تاریخ، میان دنیای درون و برون تقابل و تضادی ایجاد می کند که نتیجه اش تضعیف شخصیت است .

در باب سود و زیان تاریخ

واگنر زندگی کنونی و گذشته را در پرتو قوی بینشی برای نگریستن به گستره پرت غیرمعمول، ارجاع میداد . از این روست که وی یک آسان ساز در دنیا ست .

ریچارد واگنر در بایرویت

هنر با حروف و کلمات سر و کار ندارد بلکه به مجریانی نیاز دارد که آن را به دیگران القا کنند .

ریچارد واگنر در بایرویت

هنرمند برخلاف فیلسوف، به روح انسان ها به مثابه حلقه ٔ اتصال میان حال و آینده و به سازمان های بشری به مثابه تضمین کنندگان این آینده و به منزله پل هایی بین زمان حال و آینده نیاز دارد .

ریچارد واگنر در بایرویت

انسان مدرن از خودش چیزی ندارد و تنها با استفاده و اقتباس از عادات، هنرها، جهان بینی ها، دین ها و اکتشافات اعصار گذشته، خود را به دانش نامه ای متحرک بدل کرده است .

انسان مدرن به تماشاچی بی هدفی مبدل شده است که آنچه در جهان می گذرد حتی جنگ ها و انقلاب های بزرگ - نمی توانند زمان درازی بر او تاثیر بگذارند .

زنجیر از پای جوانی برگیرید تا بنگرید چگونه با آن، «زندگانی» آزاد می شود؛ زیرا زندگی هنوز پژمرده نشده و از میان نرفته است.

مهم نیست آدمی چه اندازه از نظر زمانی و مکانی از بعد خود فراتر رود، به هر کجا برود باز هم این حلقه پیوند با گذشته را با خود به همراه خواهد برد.

به تازگی گفته می شود که گوته با هشتاد و دو سال عمر، زیادی زیست! یعنی در سال های پایانی عمرش، آفرینش هنری نداشت. ولی من حتی یکی دو سال از همان سال های زیادی گوته را با قرن ها طول عمر مردمان مدرن، با سرافرازی مبادله می کنم.

از کتاب حکمت شادان (دانش طربناک) (Die Fröhliche Wissenschaft)

آدم فقط گوشش بدهکار سؤالاتی است که جوابش را می داند .

بند، ۱۹۶

خدا مرد! خدا برای همیشه مرد! ما او را کشتیم. چه تسلائی، قاتل قاتلان؟

بند، ۱۲۵

خداوند، آن کسی که مقدس ترین و نیرومندترین پدیده در چشم جهان بود، در زیر دشنه های ما آن قدر خونریزی کرد تا جان سپرد. چه کسی این خون را از دامان ما خواهد سترد؟

بند ۱۲۵

زمین یخ زده برای کسی که خوب می رقصد، بهشت برین است.

پیش پرده، ۱۳

مگر خداوند گم شده؟ دو دیگر پرسید: مگر چون کودکان راهش را گم کرده یا پنهان شده؟ مگر از ما می‌هراسد؟ یا به سفر رفته یا هجرت کرده است؟ و پس از فریادها می‌خندیدند. دیوانه در میان آن‌ها پرید و با نگاهی عمیق فریاد برآورد خدا کجا رفته است؟ به شما خواهم گفت. ما او را کشتیم (من و شما او را کشتیم) اما چه‌سان؟ چگونه یارای نوشیدن دریا را داشتیم و با کدامین ابر سراسر افق را می‌خواستیم زدود؟ و آنگاه که زمین را از آفتاب جدا کردیم، چه کردیم؟

بند ۱۲۵

مگر هیچ سخنی تا بحال از های و هوی گورکنانی که خداوند را دفن می‌کنند به گوشمان نرسیده است؟ خدایان نیز رو به تباهی و تلاشی می‌روند. خداوند مرده است و مرده خواهد ماند. ما خداوند را کشته‌ایم .

بند ۱۲۵

از کتاب فراسوی نیک و بد (Jenseits von Gut und Böse)

اشتباه یک نفر عجیب به نظر میرسد در گروه‌ها، احزاب، ملت‌ها و ازمنه جزو قواعد است .

بند، ۱۵۶

خدانشناسی امروز از چه روست؟ مردم مقام پدر را در خدا یکسره انکار کرده‌اند. همچنین قاضی و جزادهنده را، همین‌گونه اراده آزاد او را می‌گویند او چیزی نمی‌شود و اگر می‌شنید نیز نمی‌دانست چه باید بکند بدتر از این . گویا نمی‌تواند مقصودش را به روشنی بیان کند، نکند گیج باشد؟ این‌هاست علت‌هایی که من از خلال بسی گفت و گوها و گوش سپردن‌ها، برای سرنگون شدن خدانشناسی در اروپا یافته‌ام .

دفتر یکم

زمان سیاست‌های کوچک سپری شده: قرن آینده حامل زورآزمایی برسر تسخیر زمین است، جبر تاریخ میل به سوی سیاست‌های بزرگ دارد .

بند، ۲۰۸

مسیحیت، الهه عشق را مسموم کرد گرچه از چنگال مرگ گریخت، اما تغییر ماهیت یافت و فسق و فجور نام گرفت .

بند، ۱۶۸

یکی در جستجوی قابله برای وضع حمل افکارش بود، دیگری به دنبال کسی برای کمک به قابله: این گونه صحبت گل می‌اندازد .

بند، ۱۳۶

از کتاب واپسین شطحات (Aus dem Nachlass)

درد و بیماری من ارثی نیست [...] این عفونت تاریخ است . اما (این عفونت) دوطرفه است .

آیا پس از مرگ خداوند، دوران پایان مرد برتر است؟ [...] یا پایان خود انسان [...] نوع بشر چون راه نابودی خود را انتخاب کرده است، تنها برای او یک اراده و کالتی باقی مانده است .

هرچند که زمین بدور خورشید می‌گردد، اما بیشتر بدور خود می‌گردد. تصویری که ما از علم نجوم داریم، چنانچه بخواهیم فقط در این مورد صحبت کنیم [...] فانتری غریبی است! همچنین وقتی که روی اسبم ادرار می‌کنم، باز هم دلش می‌خواهد .

وقتی برای حل کردن یک مسئله دو راه موجود باشد، من همیشه به راه سوم متوسل می شوم .

لانگ بن می خواست روح مرا نجات دهد. این منافق می خواست دل یک خانم را بدست آورد و گمان می کرد که دارد فاحشه ای را مسیحی می کند. مگر می توان انتظاری غیر از این از فضیلت مسیحیت داشت؟

چه در بستر، چه در پشت میز بمیرم، فرقی نمی کند. [...] آفتاب لب بام [...] مهم اینست که با نظم بمیرم .

خداوند مرده است به خاطر حماقت مخلوقاتش. این حماقت عبارت بوده است از این که انسان خداوند را با تصویر خود آفریده است. فقط من می توانم این اشتباه دوگانه را تصحیح کنم. زیر هم دو گانه و هم دید هندسی خود را تکثیر داده ام.

از کتاب نامه ها (Aus Briefen)

آقای استاد عزیز: در نهایت ترجیح می دهم که در بازل استاد باشم تا این که خداوند! اما جرأت نکردم خودخواهی را تا آن جا آشکار کنم که به خاطر او جهان را نیافرینم. شما می بینید، انسان باید از خود گذشتگی بکند به هر صورتی و در هر کجا که باشد. با این حال اطاق دانشجویی کوچکی گرفته ام که روبروی میدان «کاری نانو» قرار دارد (با عنوان ویکتور امانوئل در آن جا به دنیا آمدم) در این جا می توانم از پشت میز اتاقم موسیقی فوق العاده ای را که در طبقه پایین خانه ام می زنند را بشنوم «...امضاء: آستو

به (Jakob Burckardt) جاکوب بورکارت در بازل، از تورین / ۶ ژانویه ۱۸۸۹

آقای عزیز: به زودی جوابی به داستان کوتاهتان داستانی که مانند توپ صدا کرده است دریافت خواهید کرد. دستور دادم تا شورای شاهزادگان در رم تشکیل شود. زیرا

می خواهم امپراتور جوان را تیرباران کنم. خداحافظ! زیرا دوباره همدیگر را خواهیم دید... اما به شرط این که از هم جدا شویم...» بدون امضاء

به (August Strindberg) اگوست استریندبرگ در هُلته، از تورین / ۳۱ دسامبر ۱۸۸۸

با این که می دانم اعتقاد زیادی به توانایی های من در تسویه حساب کردن ندارید، با این حال امیدوارم بتوانم ثابت کنم که من کسی هستم که قرض هایم را پس می دهم. مثل قرض هایی که به شما دارم... همین حال تمام ضدیهودان را تیرباران کردم...»
امضاء: دیونزیوس

به (Franz Overbeck) فرانس اُوربک در بازل، از تورین / ۴ ژانویه ۱۸۸۹

در همین هفته سه بار «رنج مسیح به روایت متای مقدس» را شنیدم، و هر بار همان احساس تحسین برانگیز، وجودم را تسخیر کرد. هرکس مسیحیت را از یاد برده، با شنیدن این قطعه به فضای روحانی آن باز می گردد .

به (Erwin Rohde) اروین رُد، درباره یوهان سباستین باخ / ۳۰ آوریل ۱۸۷۰

دوست من پاول: حالا که ثابت شده است که من به طور اجتناب ناپذیری دنیا را آفریده ام، مشخص شده که دوستم پاول هم در برنامه این جهان پیش بینی شده بود...»
امضاء: دیونزیوس

به (Paul Veussen) پاول دويسن ، دربرلن، از تورین / ۴ ژانویه ۱۸۸۹

سلام بر تو باد. من سه شنبه به رم خواهم آمد تا به حضور پاپ شرفیاب شوم... امضاء:
مسیح مصلوب

به (Kardinal Mariani) اسقف ماریانی در رم، از تورین / ۴ ژانویه ۱۸۸۹

شاهزاده خانم عزیز من آریانه: اگر بگویند که من انسانم این پیش داوری است. اما در میان انسان ها نیز زندگی کرده ام و با هرچه که انسان ها احساس می کنند آشنا هستم

از چیزهای کوچک تا بزرگ. من در میان هندوها، بودا بوده‌ام و در یونان نیز دیونزیوس. اسکندر و قیصر و همچنین شاعر شکسپیر یعنی **لرد بیکن** همگی تجسمات من هستند. در نهایت ولتر و ناپلئون هم بودم و شاید هم ریچارد واگنر ...

به **(Cosima Wagner)** کوزیما واگنر در بایرویت، از تورین / ۳ ژانویه ۱۸۸۹

از کتاب اینک انسان (بین ، انسان را) (Ecce homo)

عالی ترین معرفت غزلسرایی را در هاینریش هاینه یافتم. چه بیهوده در قلمرو هزاره های تاریخ ره سپردم، مگر چنین ترنم شورانگیز شیفتگی را بیابم. او به شیطنتی خداگونه آراسته بود که بدون آن مرا توان اندیشیدن به کمال نیست. وه، که چه زبان چیره بود! خواهد رسید آن هنگام که بگویند هاینه و من، نخستین بندبازان ورزیده زبان آلمانی بوده‌اند.

از کتاب نوشته‌های پراکنده

آنکه دوست را خواهان است باید در راهش جنگ برپا کردن را نیز بخواهد و برای برپا کردن جنگ باید توان دشمنی داشت. می‌باید دشمنی را که در دوست نیز هست پاس داشت. بهترین دشمن را در دوست می‌باید داشت. آنگاه که با او به ستیز برمی‌خیزی دلت می‌باید از همیشه به او نزدیک‌تر باشد.

هفته‌نامه شهروند امروز / شماره ۴۸ / یک مهر ۱۳۸۶ / صفحه ۱۵

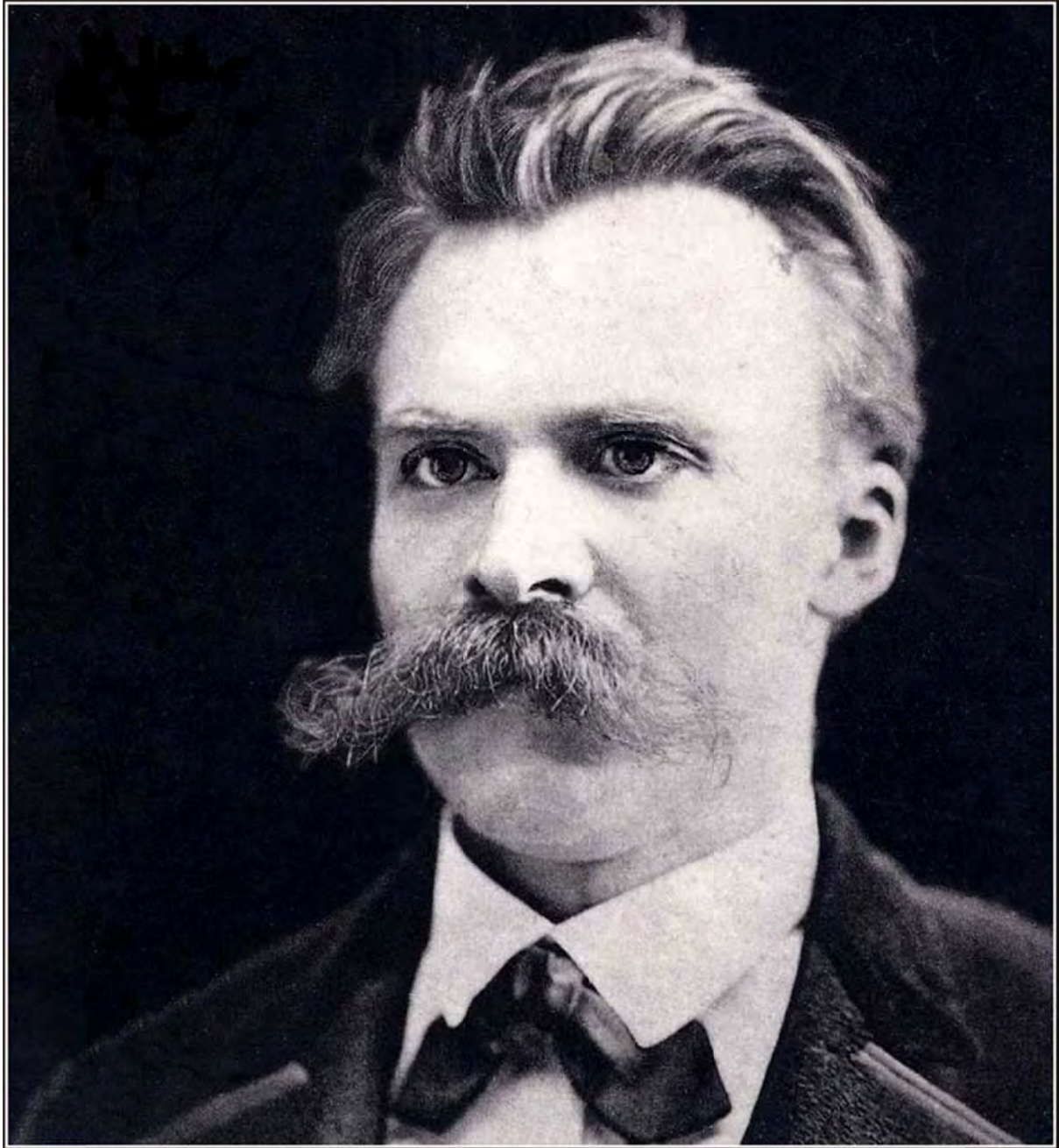


بخش دوم: جمله های بدون منبع

- ❖ زن هنوز قادر به دوستی نیست؛ زنان گربه، پرنده یا در بهترین حالت گاو باقی مانده اند .
- ❖ مرد فرودست برتر از زن فرادست است .
- ❖ آرزو کردن چقدر شغف انگیز است، اما وقتی به آرزوی خود رسیدیم، شغف از درون ما رخت برمی بندد .
- ❖ وقتی زنی دانشمند می شود، معمولاً نشان آن است که در اندام های تناسلی او اختلالی روی داده است .
- ❖ آنچه نابودم نکند، قدرتمندترم می سازد .
- ❖ آن که پرنده نیست نباید بر پرندگان نگاهها آشیان سازد .
- ❖ اراده موجب آزادی است زیرا خواستن، آفریدن است، این است تعلیم من و تنها کار شما آموختن فن آفریدن خواهد بود .
- ❖ پرطرفدارترین مواد مخدر در اروپا عبارتند از الکل و مسیحیت
- ❖ اگر شما دشمن دارید، بدی او را با خوبی پاداش ندهید زیرا این امر موجب شرمساری او می گردد ولی به او وانمود کنید که او با این عمل خود برای شما خدمتی انجام داده است .
- ❖ انسان هرچه را می باید می تواند کرد و هرگاه کسی گوید که نمی تواند کرد این خود دلیل است بر این که او از روی جدیت اراده نمی کند .
- ❖ این واقعیتی است که روح ترجیح می دهد به سوی بیماران و اندوهمندان فرود آید .
- ❖ با آدمیان زیستن دشوار است. زیرا خاموش ماندن بسی دشوارتر است .
- ❖ بدترین پاداش یک استاد این است که شاگردانش تا ابد در حال شاگردی وی باقی مانند .
- ❖ برای این که بت پرست نباشی کافی نیست بت ها را بشکنی، باید روح بت پرستی را در خود بکشی .
- ❖ برای این که خوب زندگی کنی باید خودت را بالای زندگی نگاه داری، پس بیاموز که همیشه بالا روی و بیاموز که همیشه به پائین نگاه کنی .

- ❖ بشر بی رحم ترین حیوانات نسبت به خود است .
- ❖ بشر در این دنیا بیشتر از همه موجودات مصیبت و عذاب کشیده، بهترین دلیلش هم این است که در بین تمام آنها فقط او می تواند بخندد .
- ❖ بشر موجودی است که باید بر خود غلبه کند .
- ❖ بگذار روح خود را در آن فضائی که دوست دارم پرواز دهم زیرا من در کتابخانه خود بسان فرمانروایی واهی می مانم که در قصر خود نشسته، گاهی با فلاسفه و زمانی با سفرای شیرین سخن، صحبت می دارد .
- ❖ تحمل زندگی سخت است ولی نباید چنین وضعی را اقرار کرد .
- ❖ جنگ قانون ابدی زندگی است و صلح راحت باش میان دو جنگ است .
- ❖ خودخواهی ماهیت واقعی یک روح باشکوه است .
- ❖ خودستا مایل است که به وسیله شما اعتماد به خود را بیاموزد، وی از نگاه های شما تغذیه می کند و در دست های شما تعریف و تمجید نسبت به خود را می بلعد .
- ❖ خیلی بهتر بود که یونانیان مغلوب ایرانیان می شدند تا مغلوب رومیان .
- ❖ دربین مردمان کوچک دروغ گویی فراوان است .
- ❖ در کوهستان کوتاه ترین راه، از قله ای به قله دیگر است اما برای گذشتن از آن باید پاهای دراز داشت .
- ❖ دلیری کنید و به خود ایمان داشته باشید، به خود و اندرونه ی خود! هر که به خود ایمان نداشته باشد همیشه دروغ می گوید .
- ❖ دوست می دارم آنکه را روان اش خویشتن بر بادده است و نه اهل سپاس خواستن است و نه اهل سپاس گزاردن، زیرا که همواره بخشنده است و به دور از پاییدن خویشتن .
- ❖ زمین پر از اشخاص زاید و بی فایده است که سد راه واقعی می باشند، کاش می شد این ها را به امید عمر جاودانی از این جهان دور کرد .
- ❖ زن بهتر از مرد روحیه اطفال را می فهمد ولی مرد از زن به بچه شبیه تر است، در مرد حقیقی روح طفل نهفته است و برای بازی روحش پرواز می کند .
- ❖ سعی مکن بر ضد جریان باد آب دهن اندازی .

- ❖ شما فضیلت خودتان را آنقدر دوست می دارید که یک مادر بچه خود را، اما هرگز شنیده اید که مادری از محبت خود به فرزند خویش پاداش بخواهد .
- ❖ شهامت، کسی دارد که ترس را بشناسد و آن را مغلوب خود سازد .
- ❖ ضعیف ترها از راه های مخفی همواره به داخل حصن و حصین و زوایای قلب اشخاص قوی تر خزیده و در آن جا برای خود با دزدی کسب قدرت می کنند .
- ❖ ما از طبیعت صحبت می داریم و فراموش می کنیم که ما خود طبیعت هستیم، بنابراین طبیعت چیزی است کاملاً غیر از آنچه ما در تلفظ نام آن احساس می کنیم .
- ❖ مردم خودشان را با هر چیز خسته می کنند مگر با فهم و اندیشه .
- ❖ مرغان دیگری هم هستند که بالاتر می پرند .
- ❖ نتایج اعمال ما قهراً به سر وقت ما خواهد آمد ولو اینکه ما در این ضمن اصلاح حال کرده باشیم .
- ❖ و اگر برای مدتی طولانی به چیزی ژرف خیره شوی، ژرفا نیز به تو خیره می شود .
- ❖ وقتی به کاری مصمم شدی، دیگر درهای شک و تردید را از هر سو ببند .
- ❖ هریک از ثمرات فضیلت های شما مانند ستاره ای است که خاموش می شود ولی پرتو آن هنوز در جاده نجومی خود طی مراحل می کند. همچنین پرتو اعمال حسنه شما راه می پیماید، حتی در صورتی که خود عمل مدت ها است به انجام رسیده باشد، پس هر قدر اعمال شما فراموش و دفن شود، اشعه ی آنها همیشه فروزان خواهد ماند .
- ❖ همیشه اندکی دیوانگی در عشق هست اما همیشه اندکی منطق هم در دیوانگی هست .
- ❖ هنگامی که مصمم به عمل شدید باید درهای تردید را کاملاً مسدود سازید .
- ❖ آنچه هستی باش .
- ❖ آشفته گی من از این نیست که تو به من دروغ گفته ای، از این آشفته ام که دیگر نمی توانم تو را باور کنم .
- ❖ مردم آزادی را تنها زمانی طلب می کنند که هیچ قدرتی ندارند .



بخش سوم: جملات دیگران درباره ی نیچه

چند نفر نازی بی سواد که به خاطر کوبیدن دفترچه تلفن بر سر یکی از مخالفین سیاسی، در زمره علمای اعلام حزب هیتلری درآمده‌اند، فریدریش نیچه را به خود منسوب می‌کنند. همه می‌توانند وی را از آن خود بدانند! تو به من بگو به چه احتیاج داری تا من نقل قول مناسب حالت را فراهم کنم.

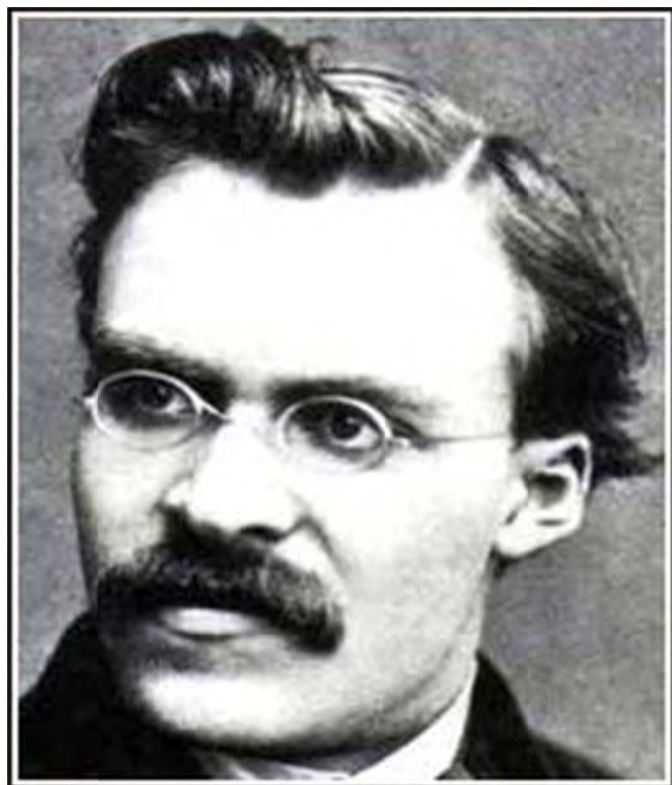
کورت توخلسکی

فریدریش نیچه به درستی مرگ خدا را اعلام کرد، اما من می‌گویم که او هرگز به دنیا نیامده است. خدا افسانه است. او اختراع است و اکتشاف نیست. آیا تفاوت بین اختراع و اکتشاف را می‌دانید؟ اکتشاف با واقعیت سر و کار دارد، اما اختراع را شما پدید می‌آورید.

اوشو

یک طنز مسیحی در مورد نیچه

«نیچه مرده است!» خدا



پایان ویراست نخست

اقلید - خردادماه ۱۳۹۰



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

